



از اشغالگران روسی تا اشغالگران امریکایی؛ سه دهه جنایت و خیانت

رشته ناکسسته ای از جنایت و بربریت و جویبارهایی از خون توده های زحمتکش و فقیر ما، شش جدی را به هفت اکتوبر پیوند می زند. پس از تثبیت وابستگی اقتصادی و نظامی افغانستان به سوسیال امپریالیزم شوروی در اواسط دهه پنجاه میلادی، این امپریالیزم نوحاسته دستی به مراتب برتر در معادلات قدرت افغانستان داشت. کودتای داوودخان در 1973م از حمایت بی قید و شرط باند های سرسپرده و مزدور خلق و پرچم برخوردار بود و راه کودتای خونین هفتم ثور 1357ش را هموار کرد و پس از سال ها بازی داوودخان با سگریت امریکایی و گوگرد روسی، این بار گوگرد روسی بود که آتش به خرمن استبداد داوودخان انداخت و آن را خاکستر کرد.

این کودتا با اشغال نظامی افغانستان از سوی چکمه پوشان سوسیال امپریالیزم شوروی دنبال شد و فصل خونباری را در تاریخ افغانستان رقم زد. در فاصله میان هفت ثور و لشکرکشی 130 هزار عسکر شوروی در شش جدی 1358ش، دو عامل سرسپرده شوروی (تره کی و امین) هزاران روشنفکر آزادیخواه را از دم تیغ گذرانده بودند و زمانی که بیرک کارمل سوار بر میله تانک روسی بر اریکه قدرت تکیه زد، کمتر روشنفکری برای کشته شدن در دسترس شان باقی مانده بود. اگرچه اشغال افغانستان را رهبران کرملین اعزام «قطعات محدود» برای دفاع از «انقلاب برگشت ناپذیر ثور» وانمود میکردند، اما برای افغانستان به بهای کشته و معیوب شدن دو میلیون انسان، آواره و بی خانمان شدن پنج ملیون و ویرانی و برپادی زندگی به شدت فقیرانه مردم ما تمام شد. در پایان، این «انقلاب» چارغوک کنان به آغوش جهادی ها و طالبان افتاد و قسمت اعظم رهبران امروز به حیث جاسوس و مشاور در خدمت امپریالیست های امریکایی و متحدین شان قرار دارند. اتحاد شوروی بعد از درگذشت رفیق ستالین (1953) و سقوط به رویونیزم (سه مسالمت آمیز و دو عموم خلقی) خروشچف با اتخاذ سیاست اصلاح طلبانه اش برای ایجاد انگیزه های مادی در زراعت و صنعت نتوانست گرهی از کار فروبسته اقتصادی کشور بگشاید. همچنان سیاست اقتصادی مبتنی بر سود کار جانشینان بیروکرات خروشچف نیز به شکست انجامید. بناء رهبری شوروی به امید حل معضلات و مشکلات اقتصادی - اجتماعی (بحران تولید زراعتی، درجاذگی صنعتی، پائین آمدن کیفیت تولیدی، فساد اداری مزمن و روزافزون، اجتناب از تولید سوسیالیستی و تمرکز در تولید نظامی) با اتخاذ سیاست «گشایش بطرف شرق» راه ماجراجویی نظامی را در پیش گرفت.

تهاجم به افغانستان روابط بین المللی را به ضرر شوروی به شدت دگرگون ساخت، که شاید در مخیله سردمداران کرملین خطور نکرده بود. خلق قهرمان و سلحشور ما با عشق شکوهمند به میهن و با دلپستگی غرورانگیز به نوامیس ملی به صورت خودبخودی در برابر تهاجم وحشیانه شوروی به پاخواست و با از خودگذری بی همتا در راه آزادی به مقاومت بی بدیل پرداخت که تاریخ نظیرش را به خود ندیده و یا کم دیده است.

اشغال افغانستان توسط شوروی ها مصایب و زخم های ناسوری بر پیکر کشور ما وارد کرد که امروز هم از آن رنج می برد. برنامه ریزی های امپریالیستی با سرازیر شدن پول گزاف رژیم های ارتجاعی عرب، منجلا ب رشد بنیادگرایی را به میان آورد و پای سازمان های استخباراتی غرب و بخصوص امپریالیست های امریکایی و انگلیسی را بیشتر از پیش در منطقه باز کرد، طوری که همزمان با آغاز بمباران وحشیانه امریکا بر افغانستان در اکتوبر ۲۰۰۱ م صدها جاسوس فقط با عبور از مرز پاکستان داخل خاک افغانستان شدند.

مقاومت شکست ناپذیر مردم غیور افغانستان و دگرگونی های محتوم جهانی به ضرر سوسیال امپریالیزم شوروی، منتج به شکست و عقب نشینی مفتضحانه ارتش «سرخ» گردید. همچنان رویارویی امریکا با شوروی در این جنگ و دکتورین «حاکمیت محدود» برژنف در رابطه با کشورهای «سوسیالیستی برادر» نارضایتی روزافزون را در اعمار شوروی برانگیخت و باعث فروپاشی امپراتوری شوروی شد. دولت شوروی در این جنگ تحمیلی بیست میلیارد دالر هزینه جنگی داشت که علیرغم تقبل این خسارت طرفی از آن نه بست.

فروپاشی غیرمنتظره اتحاد شوروی - که در محاسبات ایدئولوگ های سرمایه پیش بینی نشده بود - امریکا را ترغیب نمود که با ولع تمام به کشورهای اروپای شرقی و آسیای مرکزی عطف توجه نماید و افغانستان را به حیث منطقه ستراتیژیک بشناسد. همچنان به تاسی از سیاست «پکس امریکانا» (سیطره بلامنازع امریکا بر تمام جهان) به تغییر و تعویض خط مشی به اصطلاح «تحمل لیبرالی» به «جنگ های پیشگیرانه» و اعلام جنگ نامحدود و بی پایان مبادرت ورزد.

امریکا همچون فاتح مغرور بر ویرانه های جنگ سرد، نظم نو جنگل را برپا داشت و برای ادامه ملتاریزم جهانی اش در پی ایجاد دشمنان فرضی بود. نیروهای قرون وسطایی طالبان و القاعده که خود دست پرورده های سازمان های اطلاعاتی غرب و پاکستان اند، برای حضور نظامی امریکا در افغانستان و گسترش شبکه پایگاه های نظامی در سراسر آسیای میانه، پاکستان و شرق میانه، «بهانه» به دست امریکا دادند و امارت پوسیده طالبی در برابر عملیات وحشیانه

اشغالگران امریکایی در کمتر از دو ماه از نقشه جهان موگردید و رهبرانش چون موش های صحرایی متواری و ناپدید شدند.

امریکای اشغالگر و متحدانش از اواخر ۲۰۰۱م تا امروز تنها به فکر مستحکم تر کردن پایه های اشغال در کشور ما بوده اند. جویایدن این سگ پیر در تازه ترین مصاحبه اش اعلان کرد که «طالبان دشمن ابدی امریکا نیستند»؛ از سوی دیگر با حمایت پُت و پنهان امپریالیست ها و سگ منطقی اش، قرار است طالبان در قطر صاحب دفتر شوند.

با وجود اعلان «خروج» نیروهای اشغالگر از کشور ما بعد از سال 2014 م، اما با گذشت هر روز بر تعداد نفرات نظامی امریکا در افغانستان افزوده می گردد، پایگاه هایش وسعت می یابد، حصارهای آهنین زندان ها محکمتر می گردد و تسلیحات پیشرفته تر به کار گرفته می شود. در عین حال رسانه های امریکایی در توصیف توانایی عملیاتی طالبان اغراق می کنند و امریکا را «شکست خورده» و در حال «عقب نشینی» نشان می دهند به این امید که رقبای منطقی امریکا رَم نکنند. از سوی دیگر فراموش نباید کرد که ضعف اقتصادی امریکا به معنای کُند شدن نیش زهرآلود نظامی اش نیست، چنانکه تجربه لیبیا و سوریه نشان می دهد بحران اقتصادی سبب فعالتر شدن ماشین جنگی امریکا گردیده است.

امپریالیزم امریکا که تا زمان حمله بر افغانستان زخم های بر جا مانده از جنگ ویتنام را می لیسید و حال که در عرصه جهانی عملاً بادار بلامنازع است می کوشد غرور زخم خورده خود را با ملیتاریزم لگام گسیخته اعاده کند. اینک امپریالیزم چین و روسیه را در محاصره گرفته و حلقه این محاصره را هر روز تنگ تر می کند. امریکا به شدت در تلاش است تا با بی ثبات ساختن هرچه بیشتر پاکستان، چین را در تنگنا قرار دهد؛ هر چند روزی اگر امپریالیست های امریکایی و چینی شاخ به شاخ شوند، احتمالاً به اثر کشمکش بر روی تنگه ها و آبراه های مهم تجاری در اقیانوس هند، اقیانوس آرام و جزیره تایوان خواهد بود.

یکی از تضادهای اساسی در عصر حاضر تضاد بین خلق های تحت ستم با سیستم امپریالیزم و در رأس امپریالیزم امریکا است که با تجاوز افسار گسیخته امپریالیستی بر خلق ها عمده می شود. قدرت های امپریالیستی و مخصوصاً امپریالیزم امریکا توانسته اند هست و بود توده های کشورهای فقیر را با استفاده از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به تاراج ببرند، اما خشم و نفرت توده های محروم و زحمتکش جهان که از سازماندهی انقلابی برخوردار نیست تا هنوز همچون گُرز بر فرق غارتگران فرو نمی آید و در عوض، مثلاً در کشورهای عربی دوباره به دام امپریالیزم می افتد و در کشور ما در خدمت نیروهای کور و ارتجاعی از جنس طالبان و جنگ به شدت ارتجاعی شان که فقط عمر اشغال را طولانی تر می کند، به مصرف می رسد.

در مقاومت قبلی هم این توده های زحمتکش و فقیر ما بودند که بار سنگین جنگ مقاومت ضد متجاوزین روسی را بر شانه های زخمی و خسته خود کشیدند، اما با نداشتن ستاد رهبری سالم، در عوض استقرار حاکمیت مردم، ملاکان ارضی، فیودال ها، نیروهای شیر و وابسته به غرب که به اصطلاح رهبری جنگ را عصب کرده بودند، از آن سودهای ملیون دالری به دست آوردند و امروز از دل و جان تفنگدار و حامی اشغالگران امریکایی اند.

جنبش انقلابی و نمایندگان سیاسی زحمتکش ترین طبقات جامعه و پیش آهنگ سیاسی طبقه دوران ساز کارگر به علت عدم وحدت و هماهنگی و قسماً مسخ ایدیولوژیک پاره هایی از آن، از شعارهای مطروحه خود بسیار عقب مانده است و تاکنون هم نتوانسته به حیث بدیل مطرح عرض وجود نماید. این حالت بر نیروهای واقعاً انقلابی فشار می آورد که با جدیت و انرژی دو چندان در جهت بسیج رزمندگان انقلابی در ستاد واحد رزمنده با اندیشه دوران ساز عصر تلاش نمایند و با ایجاد و رهبری مقاومت مردمی، افغانستان را به سرمنزل آزادی و ترقی برسانند.

ننگ و نفرین بر اشغالگران سوسیال امپریالیست!

مرگ بر امپریالیست های امریکایی و متحدین شان!

به پیش به سوی وحدت و تشکل نیروهای انقلابی و ایجاد مقاومت مردمی!

سازمان انقلابی افغانستان

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما- ادامه دهندگان)